

مژده می بود که آن کس یکی از ایشان باشد سعادت در حق صلی الله علیه و آله
 که در برابر هر دو چشم رسول صلی الله علیه و سلم بر او در آمد و در بارش
 و یا استادم با میداند که آنکس من باشم و امیر المؤمنین عیسی بن ابی طالب
 میگوید که هر که امارت را دوست نداشتیم مگر آن روز که از رسول
 صلی الله علیه و سلم شنیدم که خدا و رسول او دوست دارد و خدا و رسول
 و بر او دوست باز نکرده تا بر دست وی فتح نشود پس حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم فرمود تا علی را رضی الله عنه آوردند و در چشمش
 آب نمان مبارک در چشم وی انداخت در حال صحبت یافت و در آن
 عمر هرگز در دنگ بعد از آن رایست بوی داد و در خود در وی پوشید
 و ذوالفقار بر دست وی داد و بر عای گفت اللهم الله الطواله الیه ارجع
 علی کرم الله وجهه گفته است که بعد از آن هر که مرا و سر مادر من از تو بگوید
 که در کرمای سخت قبای بر بنه می پوشید و مهر یا یک بند است و در بار
 سخت با جامه تنگ پروان می آید و از سر ما منفر نمی شد پس امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه تعجیل تمام متوجه حصن شد چنانکه لشکری که در آن روز
 هنوز نرسیده بود که وی بحسن رسید ابو رافع موی رسول صلی الله علیه و آله

گوید که چون به نزد یک حصار رسید بودی چنان صریح است و
 از که سپهرش مصلحت در اینچنین حصار را بر کند و سپهر خود ساخت
 و چنان در دست بود تا فتح کرد و گویند بعد از آن در بارش
 خود نهاد و در پیل ساخت تا همه مسلمانان بحسن در آیند و چون فارغ
 شدند در را بینه خستند ابو رافع رضی الله عنه گوید که ما بهشت
 مرد بودیم رفتیم تا در را منقلب کرد اینم می بینیم **باب اول**
 که در آن عزوه زنی از یهود که سفندی از یهوده بریان کرد و در
 ذراع و گفت او زهر شمشیر کرد که داشتند بود که رسول صلی الله علیه و سلم
 از او دست میدارد و پیش رسول صلی الله علیه و سلم آورد و از آن
 تناول کرد و ذرل و آن با وی در سخن درآمد و گفت یا رسول الله
 زهر الوده ام پاره در دهان داشت و میخواهد بکشد خست و سپهر
 بن البر ازاران چیزی بخورد و بگوید **باب دوم** که در آن وقت
 که بعضی از حصون خیمه را حاصره داشتند شنانی سیاه پیش رسول
 صلی الله علیه و سلم آمد و با وی را هم گو سفندی و گفت ای محمد
 بر من عرضه کن رسول صلی الله علیه و سلم اسلام بروی عرضه کرد چون



گوید که چون آمدند